

# عدالت سلاطین در کلام ربّ العالمین

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



## عدالت سلاطین در کلام ربّ العالمین

فاروق ایزدی نیا

\*\*هیچ نوری به نور عدل معادله نمی نماید. آن است سبب نظم عالم و راحت امم.\*\*<sup>1</sup>

مقدمه

جمال مبارک در آثار مبارک که موضوع عدالت را به کرات مطرح فرموده، و تعاریف متعددی برای آن بیان کرده‌اند. اما، موضوع عدالت سلاطین و رؤسای ممالک عالم به طور اخص مطرح شده و در سورة الملوک و الواح دیگری که تصریحاً یا تلویحاً خطاب به امرای ارض نازل شده آنها را به رعایت عدالت دعوت کرده‌اند.<sup>2</sup> در تبیینات حضرت عبدالبهاء نیز این موضوع مشاهده می‌شود.

اما، در این مقاله فقط آنچه که در سورة الملوک و الواح نازله خطاب به رؤسای ارض نازل شده مورد بررسی قرار گرفته و بنا به موضوع از سایر آثار حضرت بهاءالله استفاده و به تبیینات حضرت عبدالبهاء اشاره شده است. آنچه که توجه را به خود جلب می‌کند این است که حضرت عبدالبهاء عدالت مذکور در آثار حضرت بهاءالله را از اول ابداع الی یومنا هذا بی نظیر و مثیل می‌دانند، "در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اول ابداع تا حال به خاطری خطور نهموده" (ظهور عدل الهی، ص ۵۹).

تعریف عدالت<sup>3</sup>



ORIGINAL

اگرچه حضرت بهاء الله میفرماید برای عدل مراتب و مقامات و معانی لایحیی موجود است ("للعدل مراتب و مقامات و معانی لایحیی ولكن انا نرُش علیکم رشحاً من هذا البحر لیطهرکم عن دنس الظلم و یجعلکم من المخلصین." - آثار قلم اعلی، ج 4، ص 253)، اما دو تعریف در آثار مبارکه مشاهده میشود که اولی "احقاق حق کلّ ذیحقّ حقّه" است ("مقام عدل که اعطای کلّ ذیحقّ حقّه است به دو کلمه معلق و منوط است، مجازات و مکافات." - مائده آسمانی، ج 7، ص 163 / و نیز آثار قلم اعلی، ج 4، ص 254). دیگری آن است که انسان آنچه را که برای خود میخواهد برای دیگری نیز همان را بخواهد (یا ابن الإنسان... إن تَکُنْ ناظراً إلى العدلِ اخترَ لدونک ما تختاره لنفسک... - حضرت بهاء الله، کلمات فردوسی، ورق سوم) که در اصطلاح به "قانون طلایی" معروف است. در این مقام خطاب به سلطان ایران میفرماید، "نسئله تعالی بأن یجعلک ناصرّاً لأمره و ناظراً الی عدله لتحمک علی العباد کما تحکم علی ذوی قرابتک و تختار لهم ما تختاره لنفسک" (الواح ملوک، ص 201).

اما در الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض موارد متعددی را که آنها باید برای رعایت عدالت مجری دارند، ذکر میفرماید. بررسی تفصیلی این موارد میتواند راهنمای هر حاکمی در جهت حاکمیت عدالت بر قلمرو تحت حکومتش باشد. در مقامی استقرار عدالت را مشروط به همت سلاطین و قیام آنها به حصول منافع بندگان فرموده‌اند، "إنشاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید. اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله‌اند، همت نمایند و بما ینتفع به من علی الأرض قیام فرمایند، عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد" (لوح مقصود، ص 7).

بنابراین آنها را مخاطب قرار داده توصیه میفرماید به دو جند قوی، یعنی عدل و عقل، اتکاء داشته باشند، "یا معشر الأمرء لیس فی العالم جندٌ أقوى من العدل و العقل. به راستی می‌گوییم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست. طوبی للملک یمشی و تمشی أمام وجهه رایه العقل و عن ورائه کتیبۃ العدل. إنها غرّه جینا للسلام بین الأنام و شامةٌ و جنة الأمان فی الإمكان" (همان)؛ و شهادت میدهند بر این که اگر عدالت مستولی شود، کره ارض به کلی متحول خواهد شد، "فیالحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود، ارض غیر ارض مشاهده گردد" (همان، ص 8).

حضرت بهاء الله مجازات و مکافات را از طرفی دو ستون برای خیمه نظم عالم میدانند و از طرفی جنود برای استیلای عدالت. بنابراین، برقراری نظم در عالم مستلزم استقرار عدالت است و این بدون آن معنا و مفهومی نخواهد داشت. میفرماید، "حضرت موجود میفرماید خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات؛ و در مقام دیگر به لغت فصیحی میفرماید، للعَدلِ جندٌ و هو مجازاتُ الأعمال و

مكافأتهما. بهما أرتفع خباء النظم في العالم واخذ كل طاع زمام نفسه من خشية الجزاء انتهى" (همان، ص ۷).

بنابراین، لازم می‌آید که سلاطین به اسّ اساس سیاست پی برند و خود را به آن مزین سازند؛ چه که آنچه از بلاها و مصیبات و ظلم و اعتساف که اکنون عالم به آن مبتلا است، به علت نادانی و ناآگاهی خلق است، "چه اگر فی‌الجمله آگاه شوند ادراک مینمایند که آنچه از قلم حکمت جاری و ثبت شده به منزله آفتاب است از برای جهان" و البته "راحت و امنیت و مصلحت کلّ در آن است" (همان، ص ۱۰). حال، آنچه که سبب نورانیت آسمان سیاست میشود جز عدل و قسط نیست، "آسمان سیاست به نیر این کلهء مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است. ینبغی لكلّ أمرٍ أن یزَنَ نفسه فی کلّ یومٍ بمیزان القسط و العدل ثمّ یحکم بین الناس و یأمرهم بما یریدهم إلى صراط الحکمة و العقل، انتهى. این است اسّ سیاست و اصل آن" (همان، ص ۱۰).

نکته دیگر که بسیار حائز اهمیت است آن که از مصادیق عدالت آن که سلاطین حتی به خودشان هم نباید ظلم نمایند. کوچکترین حدّ آن نیز در نظر خداوند پسندیده نیست. وقتی که ستمی روا میشود، فی نفسه ضایع شدن حقّی است و لذا طبق اصل نابخشودنی بودن تجاوز به حقّالنّاس (مأثده آسمانی، جلد ۷، ص ۱۲۵-۱۱۸)، قابل اغماض نخواهد بود، "یا ایّها الملوک ... ایّاکم أن لاتظلموا علی أحدٍ قدر خردلٍ و اسلکوا سبیل العدل و إنّه لسبیلٌ مستقیم" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۷).

شاید بتوان قانون طلایی را نیز بر تعاریف عدالت افزود و آن این است که انسان آنچه را که میخواهد در مورد خود او رفتار شود، باید با دیگران رفتار کند. در دو کلام به این نکته اشاره شده است: (۱) "تحکمون بالعدل کما تحکمون علی أنفسکم و لترضوا لنا ما لاترضونه لکم و تکتوننّ من المحسنین" (همان، ص ۲۰؛ ۲) "لاتحملوا علی الناس ما لاتحمله علی أنفسکم و لترضوا لأحدٍ ما لاترضونه لکم و هذا خیر النصح لو أنتم من السّامعین" (همان، ص ۲۷).

به این نکته نیز باید اشاره شود که اسما مانند لباس هستند و هر کسی میتواند خود را مشمول فضل الهی ساخته از آنها استفاده نماید، "قل إنّ الأسماء هی بمنزله الأثواب" (آثار قلم اعلی ج ۴، ص ۲۴۷). عدل نیز از آن جمله است و مهمتر آن که لباسی است که به هر هیكلی زیبا و برازنده است. انصاف نیز از این مقوله خارج نیست. لذا تلبّس به رداء عدل و انصاف به کلّیه نفوس توصیه میشود که سلاطین نیز در زمره آنانند، "زینوا یا قوم هیاکم برداء العدل و انه یوافق کلّ النفوس لو أنتم من العارفين. و کذلک

الأدب و الإنصاف و أمرنا بهما في أكثر الألواح لتكونن من العاملين" (همان، ص ۲۴۸). خداوند هر زمان که بخواهد این اسم را از نفسی که لیاقت آن را ندارد اخذ خواهد کرد بی آن که با او مشورتی نماید همانطور که در زمان اعطاء آن مشورتی نمود: "قل إن الأسماء بمنزله الأثواب یزین بها من نشاء من عبادنا المریدین و نزع عمن نشاء أمراً من لدنا و أنا المقتدر الحاکم العلیم و ما نشاور عبادنا فی الإلتزاع کما ما شاورناهم حین الإعطاء" (همان، ص ۲۴۷). البته اگر کسی که به این اسم آراسته شده از حد و حدود خود تجاوز نماید، شأن و منزلتش در هر لحظه از دیاد مییابد و شمس عنایت الهی بر او میتابد و او را به مدد نردبان انقطاع به مقامی میرساند که جز از موجدش حکایت نکند و جز به اذن او سخن نگوید و جز به اراده پروردگارش حرکت ننماید. (همان)

حضرت عبدالبهاء در توصیف عدل، بالاخص در مورد سلاطین می فرماید، "ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیّه و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات، بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشان دانستن؛ خلاصه هیئت جمعیت را به منزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه انگاشتن و ألم و تأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء هیئت بالبداهه تیقن نمودن است" (رساله مدنیّه، ص ۴۶).

## عدل و انصاف

عدل و انصاف در اکثر موارد در آثار مبارکه به طور مترادف به کار رفته اند. فی المثل به این بیان مبارک توجه فرمایید: "عالم از اهل انصاف و عدل و دانش خالی نه. البته ارباب دانش در آنچه از قلم اعلی در این ظهور از عربی و فارسی نازل شده ملاحظه نمایند و همچنین آنچه از قبل بر انبیاء و مرسلین نازل و به انصاف تکلم کنند و به عدل سخن گویند ... ای ربّ زینهم بطراز العدل و الانصاف" (مائده آسمانی ج ۷ ص ۲۳۰). لکن در مواقعی که مطلبی را بیان می فرمایند، برای قضاوت، مخاطب را به انصاف دعوت می فرمایند نه عدالت: "اگر در تو گوشی یافت می شود لله بشنو و به حقیقت بشنو و به انصاف بشنو و به اذن واعیه بشنو" (مائده آسمانی ج ۷ ص ۲۱۱). اما در بیان انصاف حضرت بهاء الله عدول از آن را خروج از انسانیت می دانند و بر این نکته تصریح می فرمایند: "ای علی بگو به احبای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن ... من لا انصاف له لا انسانیه له" (اقتدارات ص ۴-۲۹۳). و در مقام دیگر مصرح "یا علی قل لا انسان الا بالانصاف" (پیک راستان ص ۹۵).

اما در مورد تفاوت عدل و انصاف؛ شاید بیان حق گویای آن باشد که عدل اعم از انصاف است؛ یعنی آن را نیز در بر می‌گیرد چه که می‌فرماید، "این خادم از حقّ جلّ جلاله می‌طلبد عالم انسان را به عدل و انصاف مزین فرماید؛ اگرچه انصاف هم از شئون عدل است و عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه می‌نماید و از خطر حفظ می‌کند. اوست سراج و هاج؛ حق امرای ارض را از نورش منور فرماید. انّ الخادم یسئل الله بأن یوقّق الکَلَّ علی ما یحبُّ و یرضی" (مائدهء آسمانی ج ۷ ص ۱۷۳)

علت نصیحت سلاطین، حبّ جمال قدم به آنها است

جمال قدم محبت خالص خود را عرضه میدارند و هیچ اجر و مزدی نمی‌طلبند، "اسمعوا ما ینصحکم به هذا العبد لوجهالله و ما یرید منکم من شیء" (الواح ملوک، ص ۲۶). بین خود و کسانی که سلاطین را احاطه کرده‌اند این تفاوت را مطرح می‌فرماید که، "إنّ الذین فی حولک یحبّونک لأنفسهم و الغلام یحبّک لنفسک و ما أراد إلاّ یقرّبک الی مقرّ الفضل و یقلّبک الی یمین العدل" (الواح ملوک، ص ۱۵۰).

در این مورد هر گونه اتهام دنیاپرستی و میل به ابقاء اسم را رد میکنند و حتی اشاره دارند که در ایام حیات مقرّ امنی نیافتند که پای خود را آنجا بگذارند (همان، ص ۱۵۱):

۱- در واقع حضرت بهاءالله مایلند که حضرات سلاطین را به اعلی مقامات هدایت فرمایند؛ به مقامی برسانند که جز تجلّی حضرت معبود نبینند و سلطنت را حقیرترین شیئی مشاهده نمایند که در دست دارند و آن را فقط برای نصرت امر مالک بریه تحمل نمایند و نه هوای نفس (همان، ص ۱۵۰).

۲- فیالحقیقه حضرت بهاءالله الواح را صرفاً در دعوت آنها به رعایت عدالت بین رعیت نازل فرمودند، "فیا الهی هذا کتابُ أریدُ أن أرسلهُ الی السّلطان و أنت تعلمُ بأنّی ماأردتُ منه إلاّ ظهورَ عدلهِ خلّیّک و بروز الطافه لِأهلِ مملکتک ... آید یا الهی حضره السّلطان علی اجراء حدودک بین عبادک و اظهار عدلک بین خلّیّک" (همان، ص ۱۵۸).

۳- جمال مبارک مایلند که سلطان از اشیاء فانیه منزّه باشد و به جبروت باقیه وارد شود، زیرا منزلت او را به مراتب بالاتر از آن میدانند که به امور فانیه از ملکوت باقی محروم ماند؛ باشد که به آن عوالم توجه نماید و به اذن الهی در زمرهء حاکمین آن سرزمین وسیع روحانی وارد شود: "فوالله لم یکن مقصودی فیما ألقیناک إلاّ تنزیهک عن الأشیاء الفانیة و ورودک فی جبروت الباقیة و تکنون فیہ بإذنالله لمنّ الحاکمین" (الواح ملوک، ص ۴۳).

۴- هیکل مبارک مایلند سلاطین به حق نزدیک شوند و بدین لحاظ است که کلمات حکیمانه را به آنها القاء میفرمایند: "کذلک نُبِّئُ لک کلماتِ الحکمه و نُلقی علیک ما یُقَلِّبُکَ عن شمالِ الظلمِ إلى یمینِ العدلِ و یریدیک إلى شاطئِ قَرَبِ منیر" (الواح ملوک، ص ۴۲).

### چرا سلطان باید عادل باشد؟

اول آن که، حضرت بهاءالله ابتدا این نکته را مشخص میفرماید که سلطان سایه خداوند بر روی زمین است و چون "ظلّ از مظلّ" باید حکایت کند، و خداوند عادل است، لهذا سایه او نیز باید عدالت پیشه کند که اگر نکند لایق این عنوان نیست: "ملک عادل ظلّ الله است در ارض. باید کلّ در سایه عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیسایند. این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص به بعضی دون بعضی شود؛ چه که ظلّ از مظلّ حاکی است. حقّ جلّ ذکره خود را ربّ العالمین فرموده، زیرا که کلّ را تربیت فرموده و میفرماید فتعالی فضلہ الذی سبق الممکنات و رحمته الّتی سبقت العالمین" (الواح ملوک، ص ۱۶۶). بنابراین آنچه که لایق این مقام عظیم است باید از او ظاهر شود. چنانچه از اجرای آنچه که جمال قدیم الهی به او القاء میفرماید خودداری ننماید، هر آینه از آن شأن بسیار منیع خارج شده است، "إنّک ظلّ الله فی الأرض فافعل ما یلیقُ لهذا الشأنِ المتعالی العظیم و إنّک إن تخرُجَ عمّا ألقیناک و علمناک لتخرُجَ عن هذا الشأنِ الأعزّ الرفیع" (همان، ص ۴۲).

دوم آن که، شکر الهی مستلزم جلوگیری از وقوع ظلم است. خداوند سلطان را برگزیده و او را بر بندگان حکومت و حاکمیت بخشیده است؛ پس باید قدر این عنایت الهی را بداند و او را شکر گوید و این شکر جز با محبت کردن به حیbian خدا و حفظ بندگان او و صیانت آنها از خائنین میسر نمیگردد: "أُنْ أَشکرُ الله ربّک بما اصطفیک بین بریّته و جعلک سلطاناً للسلهین و ینبغی لک بأن تعرف قدر ما وهبک الله من بدایع جوده و إحسانه و تشکره فی کلّ حین و شکرک ربّک هو حُبک أحبّائه و حفظک عباده و صیانتهم عن هؤلاء الخائنین لئلاّ یظلمهم أحدٌ" (سورة الملوک؛ الواح ملوک، ص ۳۸)

سوم آن که در شأن سلطان و حاکم بر مردم نیست که ظلم کند و ناس را به عدل امر نماید. کلام او فی نفسه نفی خود او است، "إنّ الذین یظلمون و یأمرون الناس بالعدل یرکبونهم بما ینخرج من أفواههم اهل الملکوت و الذین یطوفون حول عرش ربّکم العزیز الجمیل" (الواح ملوک، ص ۱۱۰).

چهارم آن که حق به این علت سلاطین را به تدبیر دعوت میکند که نظم و عدالت بر عالم حاکم شود، چه که "سستی ارکان دین سبب قوت جهّال و جرأت و جسارت" میشود و اشرار را بر جامعه حاکم

میکنند و نهایتاً سبب هرج و مرج میگردد. (کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹) وقتی که هرج و مرج حاکم شود، لاجرم ضعفا مورد ظلم و ستم واقع میشوند و عدالت بالمره فراموش خواهد شد. پنجم جذب قلوب مردم است. قلوب انسانی را با محبت و عدالت میتوان تسخیر کرد، اما با سرنیزه نمیتوان. لذا زمانی که جمال قدم موضوع قلت عساکر را مطرح میفرمایند این نکته را نیز ذکر میکنند که، "امید آن که آن حضرت بر نور عدل پیفزایند. لعمرالله عدل جندی است قوی؛ اوست در مقام اول و رتبه اولی فاتح افتده و قلوب و اوست مبین اسرار وجود و دارای رایت محبت و جود" (لوح شیخ نجفی، ص ۲۴).

ششم لزوم اصلاح عالم است. جمال قدم در مواضع مختلف فرمودهاند که برای اصلاح عالم آمدهاند و جمیع نفوس از برای اصلاح عالم خلق شدهاند. عدل و انصاف را دو حارس برای حفظ عباد می دانند که از آن دو علت صلاح عالم و حفظ امم ظاهر می شود (ظهور عدل الهی، ص ۵۹). لذا به اصحاب مجالس توصیه میفرمایند که لوجهالله وارد مجلس شوند و بین ناس به عدل خالص حکم نمایند و در آنچه که سبب اصلاح عالم میشود تدبیر و تکلم فرمایند. چه که هیکل عالم مانند هیکل انسان است که صحیح خلق شده اما به علت آنچه که "اسباب المختلفة المتغیرة" مینامند به مرض مبتلا شده و علت اصلی آن هم خودخواهانی هستند که ادعای طبابت دارند اما از طبابت بویی نبردهاند؛ نه خیر خود را میدانند و نه مصلحت عباد را. تنها راهی که برای صحت آن وجود دارد اتحاد اهل عالم است بر شریعت واحده. لذا قیام این پزشکنمایان علیه مصلح عالم و مسجون ساختنش در اخر دیار معالجه هیکل بیمار را به تعویق انداخته است. (لوح ملکه انگلیس، الواح ملوک، ص ۱۳۳-۱۳۴)

هفتم آن که چون جمال قدم مایلند احترام سلاطین و فرمانروایان ارض محفوظ ماند و ملاحظه شئون آنها را من عندالله میدانند و در اثبات آن به کلمات انبیاء و اولیاء استناد میفرمایند، مایل نیستند به علت عدول از عدالت این مقام زائل شود و خدشدار گردد. چه که آیه مبارکه قرآن مجید در اطاعت از خداوند، رسولش و صاحبان امر را در رتبه اولی ائمه اطهار و در رتبه ثانی ملوک و سلاطین میدانند، مشروط بر آن که در زمره ملوکی باشند که "به نور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است" و مایلند "از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را احاطه کند" (لوح شیخ نجفی، ص ۶۶)؛ چه که "سلطان عادل عندالله اقرب است از کل" (همان، ص ۶۸).

هشتم احاطهء جنود غیب و شهاده است برای نصرت سلطان عادل. این وعدهء حقّ است و البتّه شکی در اجرای آن نیست. وقتی خداوند سلطان عادل را نصرت فرماید، او در جمیع امورش مؤید خواهد بود. (سوره الملوک، الواح ملوک، ص ۳۹)

نهم آن که وقتی عدالت برقرار گردد البتّه موجب حصول رضایت رعایا می گردد. رعیت از سلطان خود انتظار دارد که امنیت و راحت او را فراهم کند که این هر دو منوط به رعایت عدل است. اگر رعایت نگردد بیم آن می رود که رعیت طغیان نماید و سر به شورش بردارد که فی نفسه خطری است برای حکومت. به این علّت است که می توان عدالت را به نوری تشبیه کرد که سبب حفظ از خطرات است و امرای ارض را نورانی می کند: "عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه مینماید و از خطر حفظ میکند؛ اوست سراج و هاج حقّ؛ امرای ارض را از نورش منور فرماید. إن الخادم یسئله بأن یوفّق الکلّ علی ما یحبّ و یرضی" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۷۳).

### عواقب ظلم

در کنار این امور، جمال قدم عواقب ظلم را هم گوشزد میفرمایند که مبادا حضرات سلاطین از غفلت به هلاکت افتند. شاید بتوان بر سبیل اجمال به نه نکته اشاره کرد:

۱- از طرفی به قطع ریشهء مفسدین و مجازات ظالمین به طور اعمّ اشاره دارند؛ چه که خداوند در کتاب خود مقدر فرموده که ظالمین را به ظلمشان مأخوذ خواهد داشت: "قل إنّ الله قدّر فی الکتاب بأن یأخذ الظالمین بظلمهم و یقطع دابر المفسدین". البتّه این افعال فی نفسه دارای اثری در روی زمین است که فقط چشم پاک بیند و گوش لطیف شنود: "فاعلموا بأنّ لمثل هذه الأفعال بنفسها أثرٌ فی الملک و لنعرفه أحدٌ إلاّ من فتحالله عینه و کشف السّبحات عن قلبه و جعله من المهتدین" (الواح ملوک، ص ۳۲).

۲- از طرف دیگر وعید حقّ به سلاطین آن که اگر به نصایح الهی عمل نکنند عذاب از جمیع جهات آنها را احاطه خواهد کرد و عدالت الهی در مورد آنها اجرا خواهد شد به نحوی که ابداً قدرت مقاومت نخواهند داشت و البتّه عجز آنها ظاهر خواهد شد: "و إن لتستنصحو بما أنصحنکم فی هذا الکتاب بلسان بدیع مبین یأخذکم العذاب من کلّ الجهات و یأتیکم الله بعدله إذا لتتقدرون أن تقوموا معه و تكونن من العاجزین" پس از آنها میخوانند که هم به خودشان رحم کنند و هم بر بندگان: "فارحموا علی أنفسکم و



أنفس العباد ثم احكموا بينهم بما حكما لله في لوح قدس منيع الذي قدر فيه مقادير كل شيء و فصل فيه من كل شيء تفصيلاً و ذكرى لعباده الموقنين" (الواح ملوك، ص ۹).

۳- وعدهء بعث نفوسى توسط خداوند که برای مطالبه حقوق از دست رفتهء مظلومین قیام خواهند کرد و برای آنها سوگواری خواهند کرد و حتی به قتل اعدای خداوند مبادرت خواهند ورزید (الواح ملوک، ص ۳۲). این نفوس برای محو جمیع آثار ظلم قیام خواهند کرد و جمیع اطراف و انکاف ارض به اسم این نفوس مزین خواهد شد، چه که خطاب به اسم عادل الهی وعده فرموده است، "أن یا هذا الإسم أن افتخر فی نفسک بما جعلناک مشرق عدلنا بین العالمین. فسوف نبعث منک مظاهراً فی الملک و بهم نطوی شرع الظلم و نبسط بساط العدل بین السموات و الأرضین و بهم یحو الله آثار الظلم عن العالم و یزین أقطار الآفاق بأسماء هؤلاء بین العالمین. اولئک الذین یتبسم بهم نغیر الوجود من الغیب و الشهود و هم مرایا عدلی بین عبادی و مطالع أسمائی بین بریتی و بهم تقطع أیادی الظلم و تقوی أعضد الأمر کذلک قدرنا الأمر فی هذا اللوح المقدس الحفیظ" (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۴۷).

۴- محرومیت از بهترین زینتی که خداوند برای آنها مقدر فرموده است و آن اسم عادل خداوند است برای ملوک؛ خوشا به حال پادشاه و فرمانروایی که هیكل خود را به این زینت بیاراید و بین مردم به حق خالص حکم کند؛ یعنی به آنچه که خداوند در کتابش حکم کرده است. هیچ زیوری زیباتر و بهتر از عدالت برای ملوک نیست. خطاب به اسم عادل خداوند میفرمایند: "أن یا ذلک الإسم إنا جعلناک زینةً للملوک. طوبی لهم أن یزینوا هیا کلهم بک و یعدلوا بین الناس بالحق الخالص و یحکموا بما حکما لله فی کتاب المحکم القديم. ما قدر لهم زینةً أحسن منک و بک یظهر سلطنتهم و یعلو ذکرهم و یذکر أسمائهم فی ملکوتالله العزیز العظیم" (همان، ص ۲۴۸).

۵- هر آن که محروم از عدالت باشد، گویی در روی زمین عریان است، هر چند که حریر و دیبا بر تن داشته باشد. جمال مبارک این محرومیت را بر سلاطین نمیپسندند و به اسم عادل خداوند میفرمایند، "من جعل نفسه محروماً منک إنه عری بین السموات و الأرض ولو یلبس حرر العالمین" (همان).

۶- ظلم تاریکی است و عدل روشنایی. اگر سلاطین به اجرای عدالت نپردازند ظلمت ارض را احاطه میکند. اگر سلاطین به اجرای امر مهم عدالت موفق شوند، جمیع بلاد و مدن را روشن و منیر خواهند ساخت و البته این فضل الهی است بر آنها، "أن یا معشر الملوک زینوا رؤسکم بأکلیل العدل لیستضئ من أنوارها أقطار البلاد. کذلک نأمر کم فضلاً من لدنا علیکم یا معشر السلاطین" (همان).

۷- اگر این سلاطین خود را از این فضل محروم نمایند، البته خداوند نفوس دیگری را ظاهر خواهد ساخت که بر کرسی عدل جالس شوند و بین ناس آنگونه حکم کنند که بر خودشان حکم میکنند و البته اینگونه ملوک از بهترین مردمان محسوب خواهند شد، "فسوف يُظهِرُ اللهُ فِي الْأَرْضِ مَلُوكًا يَتَّكُونَ عَلَى مَنَارِقِ الْعَدْلِ وَيَحْكُمُونَ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا يَحْكُمُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. أُولَئِكَ مِنْ خَيْرِ خَلْقِي بَيْنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ" (همان).

۸- و آخرین نکته آن که جمال مبارک بعد از جمیع این وصایا میفرماید آنچه که به کسی امر میفرماید خیر او در دنیا و آخرت است و الاً خداوند از جمیع اشیاء بپنیاز است و از اجرای عدالت توسط سلاطین نه او را نفعی میرسد و نه ضرری. حضرتش به اسم عدل بر جمیع اشیاء تجلی میفرماید هر کس خواست از آن نوری برگیرد و بر روشنی خود بیفزاید و هر کس نخواست در ظلمتی آشکار باقی بماند، "انّه ما أمر نفساً إلاّ بما هو خیر لها و ینفعها فی الآخرة و الأولى و إنّهُ بنفسه لغنی من عمل ذیعمل و عن عرفان کلّ عالم خبیر. إنّ الله قد تجلّی بهذا الاسم فی هذا اللوح علی کلّ الأشیاء. طوبی للذین استضاءوا بأنواره و الذین فازوا به اولئک من عبادنا المقربین".

۹- بذر عدالت کاشته شده و لاجرم شجره عدل رشد و نمو خواهد کرد، "إنّا غرسنا بأیدی القدرة فی هذا الرّضوان أشجارَ العدل و أسقیناه بمیاه الفضل فسوف تأتي کلّ واحدة بأثمارها. كذلك قضی الأمر و لامرّد له من لدنا إنّنا کما أمرین" (همان، ص ۲۴۸).

### موارد گوناگون عدالت سلاطین

جمال مبارک سیره ملوک عادل را مطرح میسازند و آن را القاء میفرمایند تا سلاطین عالم از "شمال الظلم الی یمین العدل" توجه کنند و به این وسیله به شاطیء قرب خداوندی نائل گردند. (الواح ملوک، ص ۴۲) اما مواردی که به عنوان عدالت ملوک تصریح شده به تفکیک مطرح میشود:

۱- نهی از اسراف و تحمیل به رعیت: یکی از موارد مشهود در کلیه دربارهای سلاطین و رؤسای جمهور و حکام ارض، تجملگرایی از طرفی و جاهطلبی در افزودن بر قدرت عساکر و جاه و جلال ظاهری از طرف دیگر است. این موارد از سویی فاصله بین حکام و رعایا را زیاد میکنند؛ از طرفی بر کبر و غرور آنها و تحقیر رعایا میافزاید؛ و از طرف دیگر اجباراً تأمین مخارج به عهده رعایا گذاشته میشود. چون لذتطلبی و بلندپروازی بشر انتهایی ندارد، لابد بر این است که این هزینهها روز به روز افزایش مییابد و در نتیجه رعیت روز به روز متحمل رنج بیشتری میشود تا این هزینهها را تأمین کند و نهایتاً از حد توانایی او فراتر می‌رود. آیا ملوک میتوانند آنچه را که برای خود نمیپسندند برای دیگران بپسندند؟ لذا حق به

ملوک امر میکند که این ظلم را بر رعایا نپسندند، "یا معشر الملوک انا نراکم فی کلّ سنۃ تزادون مصارفکم و تحملوها علی الرعیة. إنّ هذا إلاّ ظلم عظیم. إتقوا زفرات المظلوم و عبراته و لا تحملوها علی الرعیة فوق طاقتهم و لا تخربوهم لتعمیر قصورکم. أن اختاروا لهم ما تختارونه لأنفسکم." (لوح ملکه، الواح ملوک، ص ۱۳۷) از آن گذشته نفس اسراف نیز عندالحق مردود است و در شأن سلطان و فرمانروا نیست که به اسراف روی آورد، مصارفش را افزایش دهد و آن را بر رعیت تحمیل کند، "اتقوا الله و لا تسرفوا فی شیء و لا تكوننّ من المسرفین و علینا بأنکم تزادون مصارفکم فی کلّ یوم و تحملونها علی الرعیة و هذا فوق طاقتهم و إنّ هذا لظلم عظیم. إعدلوا یا ایها الملوک بین الناس و کونوا مظاهر العدل فی الأرض و هذا ینبغی لکم و ینبغی لشأنکم لو أنتم من المنصفین" (الواح ملوک، ص ۹).

۲- ممانعت از ظلم و گرفتن حقّ مظلوم از ظالم: مطلب دیگر آن که شایسته است سلطان ناظر بر احوال رعایا باشد و ظالمین را از عمل خود منع نماید. اعمال قدرت در ممانعت از ظلم است نه تعدی بر دیگران. نخر و مباهات در مقابله با قدرتمندان و ستمگرانی است که از قدرت خود سوء استفاده میکنند و بر ضعیفاء بیداد میکنند. اگر احدی بر احدی ظلمی روا دارد، حاکم باید بدون جانبداری از طرفی، حقّ مظلوم را از ظالم بگیرد و او را مجازات نماید. چه اگر به این موفق نشود، به چه امری میتواند مباهات کند، "أحکموا... بالعدل و کونوا من العادلین و إن لتتمنعوا الظالم عن ظلمه و لتأخذوا حقّ المظلوم فبأی شیء تفتخرون بین العباد و تكوننّ من المفتخرین" (همان، ص ۱۰). خداوند زمام امور خلق را به دست سلاطین سپرده تا بحق حکم کنند، عدالت را برقرار کنند تا آثار دادگری آنها در بین مردم ظاهر شود. اگر به موجب کتاب خدا عمل نکنند، خسران نصیب آنها خواهد گشت و اسم آنها به عدل برده نخواهد شد، "ینبغی لکم بأن تمنعوا الظالم عن ظلمه و تحکموا بین الناس بالعدل لیظهر عدالتکم بین الخلائق اجمعین. إنّ الله قد أودع زمام الخلق بأیدیکم لتحکموا بینهم بالحقّ و تأخذوا حقّ المظلوم عن هؤلاء الظالمین. و إن لتفعلوا بما أمرتم فی کتابالله، لیذکر اسمائکم عنده بالعدل و إنّ هذا لغبن عظیم" (همان، ص ۱۵).

3- رعایت حال مهاجرین: جا به جایی نفوس انسانی به دلایل مختلف از دیرباز وجود داشت اما با ازدیاد وسائل ارتباطی افزایش یافته است. کسب علم، برخورداری از رفاه، فرار از ظلم، گریز از کشورهای جنگ زده و ویران شده و علل دیگر میتواند سبب شود کسانی وطن خود را ترک کنند و در دیار دیگر قصد توطن نمایند. در مواردی مشاهده شده که احساسات ملیگرایی و نژادپرستی و سایر تعصبات سبب شده که حکام کشوری مانع از ورود و سکونت اتباع کشورهای دیگر شوند؛ یا اگر اجازه توطن میدهند، تبعیضاتی بین آنها و سکنهء کشور قائل میشوند که به نوعی ظلم بر تازهواردین است. جمال قدم

از سلاطین می‌خواهند که به اینگونه نفوس امکان استقرار دهند و بر آنها ظلم روا ندارند، "إياكم أن لاتظلموا على الذين هم هاجروا إليكم و دخلوا في ظلكم. اتقوا الله و كونوا من المتقين" (همان، ص ۸).

4- رعایت حال فقرا: محرومترین و ضعیفترین قشر هر جامعه‌ای معمولاً فقرا هستند. نه دستشان به جایی میرسد و نه فریادشان را کسی می‌شنود و نه توان آن را دارند که در مقابل اقویا قیامی نمایند و حق خود را بستانند. فقرا امانت الهی هستند؛ هر گونه ظلم و ستم به آنها در واقع خیانت در امانت است. به هر حال وقتی خداوند امانتی را دست کسی می‌سپارد، روزی خواهد رسید که در مورد امانتش سؤال خواهد کرد و حق او را خواهد گرفت. حق می‌فرماید، "إعلموا بأنّ الفقرا أماناتالله بینکم. إياکم أن لاتخونوا فی أماناته و لاتکوننّ من الخائنین. ستسئلون عن أمانته فی یوم الّذی تُنصبُ فیهِ میزان العدل و یؤتی کلّ ذیحقّ حقّه و یوزن فیهِ کلّ الأعمال من کلّ غنیّ و فقیر" (همان، ص ۹).

5- استفاده از نعمتهای دنیا به قدر کفایت: نعمتهای الهی در عالم بسیار است و هر کسی را قدری لازم تا امورش بگذرد و زندگیاش تأمین گردد. استفاده بیش از حد از طرفی مانع از رعایت حد اعتدال در مورد خود شخص، و از طرف دیگر سبب جلوگیری از بهره‌مندی دیگران از نعمتهای الهی می‌گردد. لهذا احسن و اولی آن که هر آنچه حاصل میشود به اندازه کفایت مصرف شود و زیاده بر آن به دیگران واگذار گردد که حق فرمود، "خذوا من الدّنیاء علی قدر الکفایة و دعوا ما زاد علیکم" (همان، ص ۱۴). انبار کردن مازاد بر نیاز و افزودن بر مال و منال، یعنی آنچه که به هیچ وجه بعد از این جهان مفید به حال احدی نخواهد بود، خلاف رضای الهی است. لذا، باید آن را به دیگران که نیاز دارند و بهره‌ای از آن ندارند، واگذار نمود.

6- رعایت انصاف: "انصاف از شئون عدل است". جمال مبارک در لوحی به امضاء خدامالله می‌فرماید، "این خادم از حقّ جلّ جلاله می‌طلبد عالم انسان را به عدل و انصاف مزین فرماید؛ اگرچه انصاف هم از شئون عدل است" (مأذنه آسمانی، ج ۷، ص ۱۷۳). با استفاده از انصاف است که آدمی به چشم خود می‌بیند و به معرفت خود پی به حقایق می‌برد (کلمات مکنونه عربی، فقره ۲). حضرت بهاءالله اول انسانیت را انصاف می‌داند و جمیع امور را به آن منوط می‌کنند (اقتدارات، ص ۲۹۳). حتی در بیانی شخص بی‌انصاف را از انسانیت عاری میدانند، بقوله تعالی، "قل أن أنصفوا یا اولیاءالباب من لا إنصاف له لا إنسانیة له" (همان، ص ۲۹۴). لذا بر حکام است که در جمیع امور به این صفت متّصف شوند، "ثمّ انصفوا فی الأمور و لاتعدلوا عن حکم العدل و لاتکوننّ من العادلین" (همان، ص ۱۴).

در واقع بنا به تعریف حضرت بهاءالله، انصاف عبارت است از "خروج العبد عن الوهم و التقليد و التفرّس في مظاهر الصنع بنظر التوحيد و المشاهدة في كلّ الأمور بالبصر الحديدي" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۶). لهذا بر سلطان واجب است در مظاهر صنع، که رعایا نیز از آن جمله‌اند، یکسان بنگرد و تیزبین باشد؛ مبدا به تقلید از سایرین که در مورد نفسی نظر میدهند، پردازد و همان را بگوید که آنها میگویند. چه بسا به علت حب یا بغض شخص، فردی از رعایا مظلوم واقع شود.

7 - نهی از پیروی از نفس و هوی و ترک اصول الهی: جمال مبارک در سوره البیان به نکته‌های اشاره دارند که عدالت ابتدا باید در مورد خود شخص مرعی گردد و سپس در مورد دیگران رعایت شود، "أَنِ اعدلوا علی أنفسکم ثمّ علی الناس لیظهر آثار العدل من أفعالکم بین عبادنا المخلصین" (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۴). در خطاب به سلاطین میفرمایند که اتباع نفس و هوی ظلمی است که انسان بر خویشتن و همچنین بر سایرین روا میدارد و لذا ابتدا باید خود را از هواجس نفسانی خلاصی بخشد تا بتواند مظهر عدالت در بین خلق باشد، سپس عدل و داد را اجرا نماید. بیان مبارک چنین است، "اتأخذون أصولکم و تضعون أصولالله وراء ظهورکم و إنّ هذا لظلمٌ عظیم علی أنفسکم و أنفس العباد لو تكونن من العارفين. قل إن کان اصولکم علی العدل فكيف تأخذون منها ما تهوی به هویکم و تدعون ما کان مخالفاً لأنفسکم ما لکم كيف تكونن من الحاکمین. أکان من اصولکم بأن تعذبوا الذی جائکم بأمرکم و تحذوه و تؤذوه فی کلّ یوم بعد الذی ماعصیکم فی اقلّ من آن..." (الواح ملوک، ص ۱۹).

8 - نهی از حکم در امری که به آن علم ندارند: وقتی که بدون علم به امری حکمی صادر شود، بیم آن میرود که تهمت به افراد و اقتراب بر بندگان خدا باشد. از آن گذشته، ظن بردن به کسی صریحاً در قرآن نهی شده و حتی نگاه محسوب شده است که فرمود، "یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ إنّ بعض الظنّ إثمٌ" (سوره الحجرات (۴۹)، آیه ۱۲). فی الحقیقه مبادرت به این عمل شامل ارتکاب به چندین نگاه میشود، از جمله افتراء، و ضمن آن که در صورتی که حکم صادره منافی با حقیقت باشد روا داشتن ظلم است، "ما لکم كيف تحکمون فیما لیس لکم به من علمٍ و تفترون علی العباد و تظنون ظنّ الشیاطین و كيف یكون ذلک بعد الذی أنهی الله عنه عباده فی کتاب قدسٍ حفیظ الذی نزل علی محمد رسولالله و خاتم النبیین" (همان، ص ۲۲).

9 - نهی از استکبار به خدا و احبایش: استکبار به خداوند فی نفسه عمل شیطان است و استکبار به احبای الهی انسان را از خاک پستتر میسازد. البتّه این مورد را در لوح قناع نیز خطاب به حاجی محمد کریمخان اثم نیز فرموده‌اند که، "علیک بالخضوع عند احباءالله ربّ الآخرة و الأولى ... لو تمشی بلاحذاء و تنام بلاوطاء و تنوح فی العراء لخیر لک من أن تُحزن من آمن و هدی..." (مجموعه الواح طبع

مصر، ص ۷۷) اما خطاب به ملوک میفرمایند، "إيّاكم أن لاتستكبروا على الله و احبائه ثم اخفضوا جناحكم للمؤمنين الذين آمنوا بالله و آياته و تشهد قلوبهم بوحدانيتها و ألسنتهم بفردانيتها و لا يتكلمون إلاّ بعد إذنه؛ كذلك ينصحكم بالعدل و نذركم بالحقّ لعلّ تكوننّ من المتذكّرين" (الواح ملوک، ص ۲۶-۲۷).

۱۰- نهی از سپردن امور به دست وزراء خائن: اگر سلطان و حاکم در انتخاب اطرافیان دقت ننماید و به چاپلوسیهای عدهای و سعایتیهای عده دیگر گوش دهد، البته نتواند به عدل حکومت کند. چه که اینگونه نفوس تابع هوای نفس خود هستند. لذا، شرط نیکویی کردن با ناس آن است که زمام امور به دست نفوس عادلای سپرده شود که رائج ایمان از آنها به مشام میرسد؛ باید با کسانی به مشورت بنشیند که مظهر امانت و دیانت باشند؛ راست بگویند و جز به حقّ یقین سخن نگویند. کسی که به امانت الهی، یعنی فقرا و رعایا خیانت نماید، البته به سلطان نیز خیانت خواهد نمود و از هیچ کاری رویگردان نیست و در امور مردم ابدأ تقوی پیشه نخواهد کرد. (همان، ص ۳۶-۳۷)

11- لزوم نظارت بر کلیه امور و رسیدگی به آنها: سنّت الهی رعایت عدالت است و خلاف آن سنّت ظالمین ارض. باید که سنّت الهی را به تمام وجود رعایت نمود؛ زمام امور را در کف کفایت گرفت؛ شخصاً از جمیع امور استفسار کرد و از هیچ امری غفلت نمود: "أن یا ملّک اتّبع سنّالله فی نفسک و بأرکانک و لاتتبع سنن الظالمین. خذ زمام أمرک فی کفّک و قبضه اقتدارک ثمّ استفسر عن کلّ الامور بنفسک و لاتغفل عن شیءٍ و إنّ فی ذلک تلخیر عظیم" (همان، ص ۳۸).

12- نهی از بخشش به افراط: اگر سلطان به رعایایش بیش از حدّ انفاق نماید، درحقّ آنها ظلم نموده است، چه که آنچه مازاد بر نیاز دریافت میکنند، یا به پسانداز کردن اختصاص مییابد یا زینتی برای خودشان و خانههایشان تهیه میکنند یا به اموری اختصاص میدهند که به آن نیاز ندارند و در نتیجه طریق اسراف میبینند، بقوله تعالی، "لا تُفْرِطْ فی الامور؛ فاعمل بین خدامک بالعدل ثمّ أنفق علیهم علی قدرٍ یحتاجون به لا علی قدر الذی یکنزونه و یجعلونه زینةً لأنفسهم و بیوتهم و یصرفونه فی امور الّتی لیحتاجوا بها و یكوننّ من المرفین" (همان، ص ۳۹-۴۰). شاید توضیح حضرت عبدالبهاء در مورد اسراف تبیینی بر بیان فوق به حساب آید، "اسراف همیشه انسان را ملول و سرگردان نماید... هر چیزی برای رفع احتیاج است، حتی خوراک، ولی زیاده از احتیاج سبب افسردگی و کسالت و منتهی به مرض و علّت گردد" (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۳۴-۵).

13- نهی از تبعیض: مبدا تبعیضی روا شود و کسی مورد انفاق بیش از حدّ واقع گردد که به ذخیره درآمدهایش پردازد و دیگری محروم شده محتاج گردد. ملوک نصیحت میشوند که، "فأعدل بینهم علی

الخطَّ الإستواء بحيث لنيحتاج بعضهم و لنيكيز بعضهم وإن هذا لعدل مبين" (الواح ملوك، ص ۴۰). حضرت بهاء الله این حالت را در استانبول مشاهده فرمودند و آن را دون شأن سلطان دانستند، چه که میفرمایند، "إنا لما وردنا المدينة وجدنا بعضهم في سعة و غناء عظیم و بعضهم في ذلة و فقر مبين و هذا لا ينبغي لسلطنتك و لا يليق لشأنك؛ اسمع نصحي ثم أعدل بين الخلق ليرفع الله اسمك بالعدل بين العالمين" (همان).

14- نهی از مسلط کردن اقویا بر ضعفا و نهی از مسلط کردن آدمهای دونپایه بر بلندپایه: شاید یکی از وسائل حفظ سیطره بر خطهء تحت حکومت آن باشد که امور عظیمه به دست نفوس ضعیفه سپرده شود و نفوس قویه به امور جزئیه گمارده شوند. در این حالت نفوس دنی و کوتهفکر بر نفوس روشنضمیر و بلندهمت تسلط مییابند و نه تنها ظلمی روا میشود، بلکه امور مملکت نیز دستخوش اختلال میگردد. لذا حضرت بهاء الله توصیه میفرمایند، "لا تجعل الأعرّة تحت أیدی الأذلة و لا تسلط الأذنی علی الأعلى كما شهدنا فی المدينة و كما من الشاهدين" (همان، ص ۴۰).

15- تحقیق در مورد وضعیت فقراء: اگرچه این فقره را حضرت بهاء الله به نوع دیگر مطرح فرموده‌اند، اما نظر به آن که اغنیاء گاه با پایمال کردن حقوق فقراء خود را به اعلی مدارج ثروت و مکنت میرسانند، حضرت بهاء الله سلطان را مأمور میفرمایند که نگذارد ثروتمند شدن بعضی نفوس به قیمت تخریب رعیت تمام شود. به او انداز میفرمایند که از نالهء سحرگاهی فقرا بترسد مبدا از غفلت به هلاکت افتد؛ طریق شفقت در پیش گیرد، چه که کتز حقیقی سلطان همانا فقرا هستند و باید آنها را حفظ کرد. لذا باید در هر سال، بلکه در هر ماه به تفحص در وضعیت آنها پردازد و نکتهء مهم آن که هر نفسی که به قیمت محرومیت فقرا به ثروت و غنا دست مییابد در زمرهء سارقین محسوب میشود، بقوله تعالی: "إياک أن لاتعمر هؤلاء و تخرب الرعية. إتق من ضجیح الفقراء و الأبرار فی الأسحار و کن لهم کسلطان شفیق؛ لأنهم کنزک فی الأرض. فینبغی لحضرتک بأن تحفظ کنزک من أیدی هؤلاء السارقین. تجسس من أمورهم و أحوالهم فی کلّ حولٍ بل فی کلّ شهرٍ و لاتکن عنهم لمن الغافلین" (همان، ص ۴۰-۴۱).

16- به حساب کشیدن نفس خود: سلطان عادل باید همیشه و در همه حال نفس خود را به حساب بکشد و ببیند چه کرده و در چه طریقی قدم گذاشته است. در کلمات مکنونه عربی به این نکته اشاره‌ای است که، "حاسب نفسک قبل أن تحاسب" که امر الهی خطاب به کلّیه نفوس است. اما در خطاب به سلاطین به طور اخص آنها را مکلف به این کار میفرمایند و نحوهء انجام دادن و حتی زمان آن را نیز توضیح میدهند. سلطان باید نفس خود را، گویی شخص دیگری جز خود او است، در مقابل

خود قرار دهد و میزان الهی را در مقابل چشمش قرار دهد و اعمال خود را بیطرفانه به قضاوت بنشیند؛ چه که اگر چنین نکند در روزی که قلوب از خوف عدالت الهی به تشویش میافتد و زانوها به لرزه در میآید، به حساب او رسیدگی خواهد شد. بیان حق چنین است، "ثُمَّ انصَبْ مِيزَانَاللهِ فِي مَقَابِلِهِ عَيْنِيكَ ثُمَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ فِي مَقَامِ الَّذِي كَانَتْ تَرَاهُ ثُمَّ وِزْنَ أَعْمَالِكَ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَلْ فِي كُلِّ حِينٍ وَ حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تَحَاسِبَ فِي يَوْمِ الَّذِي لَيْسَتْ تَقْرَرُ فِيهِ رَجُلٌ أَحَدٍ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَ تَضْطَرِبُ فِيهِ أَفْتَدَهُ الْغَافِلِينَ..." (همان، ص ۴۱).

۱۸- رعایت اعتدال: در بحثی که از عدالت در لوح مقصود مطرح فرموده و به موارد عدیده اشاره دارند بر لزوم اعتدال در جمیع امور تأکید میفرمایند، اما آن را تفصیل نمیدهند، بقوله تعالی: "در جمیع امور باید رؤسا به اعتدال ناظر باشند؛ چو هر امری که از اعتدال تجاوز نماید، از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آن که به قبول اهل معرفت فائز است، اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد" (ص ۱۴). در این مقام در لوح دیگری تأکید میفرمایند که اگر نفسی به عدل متمسک باشد ابداً از حدود اعتدال تجاوز نمینماید، "إِنَّ الَّذِي تَمَسَّكَ بِالْعَدْلِ، إِنَّهُ لَا يَتَجَاوَزُ حُدُودَ الْإِعْتِدَالِ فِي أَمْرِ مِنَ الْأُمُورِ وَ يَكُونُ عَلَيَّ بِصِيرَةٍ مِنْ لَدَى الْبَصِيرِ" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۲۲۰). و در همانجا اشاره دارند که تمدنی که هواداران علم و فضل و صنایع به آن مینازند و مباهات میکنند، اگر از حد اعتدال تجاوز کند نعمت و مشقت برای بشر به ارمغان خواهد آورد. اگر در حد اعتدال باقی بماند مبدأ اصلاح است و اگر تجاوز کند مبدأ فساد میشود و شهرهای جهان را به آتش خواهد کشید.

در پایان کلام اشارتی به این بیان میشود که حضرت بهاءالله انذار میفرمایند که اگر سلاطین به آنچه که به آنها نصیحت شده عمل نکنند، آتش عذاب از جمیع جهات آنها را آنچنان احاطه خواهد کرد که ابداً توان مقابله نخواهند داشت و البته عجزشان ظاهر و آشکار خواهد شد. (الواح ملوک، ص ۹) و البته جزای ظالمین مأخوذ شدن و قطع ریشه آنها است، بقوله تعالی، "قُلْ أَنْ اللَّهُ قَدَّرَ فِي الْكُتَابِ أَنْ يَأْخُذَ الظَّالِمِينَ بِظُلْمِهِمْ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْمُفْسِدِينَ" (همان، ص ۳۲).

چنانچه عدل را رعایت نمایند، البته خداوند به جنود ظاهر و باطن آنها را نصرت فرموده در امورشان مؤید خواهد داشت: "إِنَّكَ لَوْ تَجَرَى أَنْهَارَ الْعَدْلِ بَيْنَ رَعِيَّتِكَ لَيَنْصُرَكَ اللَّهُ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ يُؤَيِّدُكَ عَلَى أَمْرِكَ وَ إِنَّهُ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَمْرُ وَ الْخَلْقُ وَ إِنَّ إِلَيْهِ يَرْجِعُ عَمَلُ الْمُخْلِصِينَ". (همان، ص ۳۹)



از نکات بسیار جالب برتری سلاطین است بر علماء جاهل و ظالم؛ حضرت بهاء الله که شدت ظلم علما و قساوت آنها را مشاهده فرموده‌اند، سلاطین را به آنها ترجیح می‌دهند و حتی در مقامی می‌فرمایند اگر علما بر مسند حکومت تکیه زند معنای ظلم مشهود خواهد شد، بقوله تعالی، "در جمیع امور واحوال ناظر به حکمت باشید و شایسته نیست نسبت به دولت حال احدی به کلمهء نالایقه تکلم نماید. فیالحقیقه با اعراض علما و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده، حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده؛ در هر صورت دولت رعایت اهل ملت را مینماید، چه که ارتکاب امری که سبب ضوضاء عامهء خالق شود، نزد دولت مقبول نبوده و نیست، چه، باید حفظ تحت و بخت خود نماید. این قدر معلوم آن جناب بوده که در منظر اکبر ذکر سلطان به نیکویی شده. اگر یکی از این علمای مظلوم سلطان میشد، آن وقت قدر همه سلاطین نزد شما معلوم و واضح میگشت. کاش شیخ حسین ظالم و مظلوم شیراز را میدیدید؛ یکی اسمش مظلوم که صد هزار ظالم پناه برده و میبرد به خدا از شر او و علم او؛ کذلک یکلک ربک و یمزح لتفرح و یفرح کلّ عبد بصیر، انتهی" (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۹۸). و در مقام دیگر در مورد سید صادق سنگلجی می‌فرمایند، "سید کاذب که به صادق در ارض طاء معروف، اگر سلطان بود یوم اول آن مظلومان را [محبوسین بهائی در طهران به سال ۱۳۰۰] شهید مینمود. حال باید جمیع در حق سلطان [ناصرالدینشاه] دعا نمایید و تأیید بخواهید" (اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۲۳۹).

نکتهء آخر آن که جمال قدم کلّ اعمال را منوط به عرفان به ظهور فرموده، شخصی را که از آن عدول نماید مظهر ظلم دانسته‌اند. می‌فرمایند عدل و دادی که ارکان ظلم از آن مضطرب میشود و ستون شرک منعدم میگردد همانا عبارت از اقرار به این ظهور منیع است که در فجر آن شمس بهاء از افق بقاء طالع شده است و اگر کسی ایمان نیاورد از حصن عدل خارج شده و اسمش در زمرهء ظالمین در لوح محفوظ ثبت خواهد شد و اگر کسی به اندازهء زمین و آسمان به عمل خیر توفیق یابد و بین مردم تا ابدالآباد عدالت را برقرار کند و در این امر منیع توقّف نماید به خودش ظلم نموده و از جمله ظالمین محسوب است. چه که این ایام ایام عدل است که به حق و حقیقت ظاهر شده و باید که احدی خود را از آن محروم ننماید، "قل إنّ عدل الذی تضطرب منه أركان الظلم و تنعدم قوائم الشّرك هو الإقرار بهذا الظهور فی هذا الفجر الذی فیهِ أشرقت شمس البهاء عن افق البقاء بسطان مبین و من لمیؤمن به إنّهُ قد خرج عن حصن العدل و کتب اسمه من الظالمین أن ارتقبوا یا قوم آیام العدل و أنّها قد أتت بالحقّ إیّاکم أن تحتجبوا منها و تكوننّ من الغافلین" (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۵۴).

آنچه که حائز اهمیت است نهی سلاطین است از غرّه شدن به خزائن خود و امر به توسل به ذیل الهی: "لاتطمئنن بخزائنک فاطمئن بفضل الله ربک ثم توکل علیه فی أمورک و کن من المتوکلین. فاستعن بالله ثم استعن من غنائه و عنده خزائن السموات و الأرض. يعطى من يشاء و يمنع عن من يشاء لا إله إلا هو الغنى الحميد. کل فقراء لدى باب رحمته و ضعفاء لدى ظهور سلطانه و کل من جوده لمن السائلین" (الواح ملوک، ص ۳۹).

اما این نیز مهلتی دارد؛ نه آن که چون رسول موت آمد سلطان به خود آید و آهنگ رجوع کند تا به جبران مافات توفیق یابد: "فسوف يعلم حين الذى يأتیه الموت و يدور عيناه من سطوه القهر و يقول هل لی من رجوع لأستغفر عما فعلت؛ إذا يضرب علی فه طین الهاویه و كذلك قدر للمستکبرین علی الله المهیمن العزیز القدير" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۵۳-۵۲).

به هر حال ملوکی مبعوث خواهند شد که به اعانت احبای حق برخوانند خاست: "فسوف یبعث الله من الملوک من یعین اولیائه إنه علی کل شیء محیط و یلقى فی القلوب حب اولیائه و هذا حتم من لدن عزیز جمیل" (الواح نازله خطاب به ملوک ص ۲۱۶).

شاید بیمناسبت نباشد که دستی به دعا برداریم تا خداوند سلاطین آفاق را به اجرای عدالت در این ملک فانی موفق و مؤید دارد:

الهی الهی و سیدی و سندی و مقصودی و محبوبی أسألك بالأسرار التي كانت مکنونه فی علمک و بالآیات التي منها تضحّ عرف عنایتک و بأمواج بحر عطائک و سماء فضلك و کرمک و بالدماء التي سفکت فی سبیلک و بالأبکاد التي ذابت فی حبک أن تؤید حضرة السلطان بقدرتک و سلطانتک لیظهر منه ما یكون باقیاً فی کتبک و صحفک و ألواحک. أی رب خذ یده بید اقتدارک و نوره بنور معرفتک و زینه بطراز أخلاقک إنک أنت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشياء لا إله إلا أنت الغفور الکریم

#### یادداشت‌ها

1. حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۰
2. رجوع کنید به شاپور راسخ، "مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا"، سفینه عرفان، دفتر چهارم، صفحات 33-49

3. در باب مفهوم عدل به مطلب مستوفایی که جناب دکتر راسخ تحت عنوان "مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی" مرقوم نموده‌اند و در دفتر دهم سفینهٔ عرفان، صفحات 187-201 درج شده مراجعه نمایید.